

قوانین باید جنبه تعلیم داشته باشد (۱)

(۲)

زندگی اجتماعی را برای انسانها ضروری و خوش ولذت بخش نموده است .
و اگر چنانچه یکنفر در محیطی واقع گردد که دیگر اسیدی برسیدن به یک انسان
نداشته باشد زندگی برایش مفهوم نخواهد داشت چه او بوجود و حیات خود از این جهت علاقمند
بود که در میان انسانهای هم نوع خود باشد و آنها او را به بینند و دوستش بدارند و خدمات
و خوبی هایش را به بینند و تحسین و تمجیدش کنند و خود نیز بآنها نیکی و احسان کند و آنها
را دوست بدارد و حال که چنین اسیدی ندارد دیگر زندگی برایش بی حاصل و بدون ارزش خواهد
بود .

ما انسانها که وابسته بدستگاه آفرینش هستیم و آفریده شده این دستگاه عظیم
می باشیم سهم بسیار کوچکی از اوصاف لایزال خالق بزرگ خود داریم و از حیث خالقیت
نصیبی از او بما تراوش نموده است و در این مورد قرآن کریم در آیه ۱۳ از سوره ۵۰ چنین
میگوید (خلق الانسان من صلصال کالفخار) خداوند انسان را خلق کرد از گل مانند
کوزه گران با این ترتیب ما نیز از نیروی خالقیت بی بهره نیستیم و مخلوق و مصنوعی بوجود
می آوریم و هر چیزی را بخواهیم بسازیم قبلاً نقشه آنرا در سغز خود می کشیم و فایده وجودی
و مصرف آنرا ملاحظه میکنیم و طرز نگهداری آنرا در نظر میگیریم و سپس بساختن و خلق آن
اقدام می کنیم .

و همین رفتار و وضعیت خود ما بزرگترین دلیل و قویترین برهان اثبات این مطلب
است که در دستگاه آفرینش نظام محکم و دقیق علمی و فکری و شعور و اراده وجود دارد و دستگاه
عظیم مذکور بدون نقشه و پروژه و بدون تصور نتیجه و ملاحظه فلسفه و فایده وجودی مخلوقات
خود و بدون در نظر گرفتن طرز زندگی و بقاء آنها چیزی نیافریده است .

زیرا ما از نیستی بوجود آمده و بطوریکه وجود ما با شکل و صورت حاضر نبوده و دستگاه
آفرینش آنرا ایجاد کرده است همینطور ما وقتی نبودیم طبعاً فکر و اراده و کارهای علمی هم
نداشتیم و همان قدرت بزرگ که بما هستی داد علم و شعور و قدرت تشخیص و تصمیم و
اراده نیز اعطا فرمود بنابراین خود آن نیز از نیروی کامل علم و قدرت و تشخیص و تصمیم
و اراده بهره مند است و الا اگر چنانچه خود فاقد آنها بود اعطا بدیگران ممکن نبود و این
محال است از شئی چیزی تراوش کند که خود فاقد آنست بنا بر مراتب محرز است که دنیا
انسانها از نظام علمی است و این نظام علمی افراد انسانی را اجتماعی آفریده و بآنها غرایزی

در خور همین زندگی اجتماعی داده است و فطرت و طبیعت اولیه آنها مقتضی اشتراك منافع بوده و اختلافات موجود که از آن بعنوان واقعیات درسئوال بالاتعبر شده است ابدأ مربوط بفطرت و طبیعت آنها نیست.

حقایق زندگی مردم اینک به چند فقره از آنها اشاره میشود در طرف عکس واقعیات ادعا شده درسئوال مرقوم میباشند.

۱ - بشریت در نفع و ضرر افرادش شریک است و هر یک از افراد بشر در هر یک از نقاط جهان نفع واقعی تحصیل کند از این نفع همه مردم جهان بطور مستقیم منتفع میگردد. یک عالم و دانشمند برای خود و نفع شخص خود کوشش و فعالیت علمی ابراز میدارد و موفق بکشف داروئی جهت معالجه فلان بیماری میشود و از کشف مزبور خودش منتفع میگردد و سود مادی و معنوی از آن میبرد در عین حال همه مردم جهان از آن منتفع میگردند.

یک دانشمند فرانسوی توفیق به حل یک مشکل علمی پیدا می کند و خود از موفقیت خودش منتفع میگردد در عین حال موفقیت نامبرده مورد استفاده فرهنگ جهان واقع میشود و در نتیجه همه افراد انسانها از آن استفاده می کنند.

۲ - زندگی مجلل امروز بشر و تمدن فعلی عصر ما مرهون افرادی از انسانهاست که بسود خودشان زحمت کشیده و موفق بکشف و اختراعات شده اند که خودشان از موفقیت های خود انتفاع مادی و معنوی برده و شهرت جهانی پیدا کرده اند و در عین حال تمام جهانیان از این کشف ها و اختراعات منتفع شده اند بدنایای خود زیبایی و شکوه بخشیده اند.

۳ - در دنیاى انسانها حتی یک نفر انسان عادی و معمولی پیدا نمی شود که فقط بخودش خدمت کند و سودش بدیگران عاید نگردد بلکه همه افراد بشر در همان حال که برای خودشان کار میکنند خدمتگذار اجتماع انسانی مردم میباشند.

همین قلم را که من دارم وسیله آن این سطور را می نویسم دیگری و بسود خودش ساخته است و اینک من از آن استفاده می کنم و من نیز این مطالب را بسود خودم می نویسم یعنی محرك من چیز نیست که آنرا بمصلحت خودم میدانم و در عین حال این اسکان هم هست نوشته من فوایدی برای دیگران داشته باشد.

ماشین را که شما سوار میشوید و براحتی بمسافرت و یا از جائی بجائی میروید دیگران و به نفع خودشان ساخته اند ولی شما از آن منتفع میگردید.

بالاخره این همه ضروریات زندگی و وسایل رفاه و راحتی که برای مردم فراهم گردیده و مورد استفاده و تمتع قرار گرفته است و این همه مظاهر دانش نوین و آثار کشفیات و اختراعات و پیشرفت های علمی که دنیاى ما را زیبا و لذت بخش نموده است حاصل سعی و کوشش فراوان افراد انسانهاست که بمنظور تحصیل سود و فایده شخصی اعم از مادی و یا معنوی انجام داده اند.

و بطوریکه قبلا بیان شد در دنیاى ما هیچ کار و حرکت مثبت مشروعی وجود ندارد که فقط عامل آن از آن منتفع گردد و نسبت بدیگران مفید نباشد و این امر ناموس طبیعی

انسانی است که بهر جا برود با او هست و یک انسان عادی نمی‌تواند نسبت بدیگران سفید نباشد و فایده‌ای از آنها نبرد او مانند عضو پیکره انسانی است .

انسانها در همه جای دنیا خادم یکدیگرند و منافع و مصالحشان کاملاً مشترك است و آن قسمت و نوع از اعمال و افکار که موجب تعارض و تضاد بوده و موجب اختلاف و نفاق بین خانواده بشری است بهیچوجه ارتباطی بفطرت و طبیعت اولیه او ندارد و بلکه ناشی از بیماریها و انحرافات اجتماعی است ماعوامل آن را ذیلا شرح میدهم .

و ضمناً این نکته را نیز باید تذکر دهم که افسانه تضاد منافع افراد انسانها هر چند واقعاً و حقیقتاً افسانه‌ای پیش نبوده و نیست ولیکن ظاهراً از صورت افسانه‌ای خود خارج شده بشکل یکواقعیت و آنهم یک واقعیت وحشتناک درآمده است .

این افسانه حقیقت نما انسانها را از یکدیگر جدا نموده و در نتیجه تأثیر شوم و خطرناک آن افراد بشر با اینکه در کنار هم و یکمک یکدیگر زندگی می‌کنند و وابستگی خودشان را یکدیگر و هم‌چنین مشترك بودن منافع خود را فراموش کرده‌اند و حاضر نیستند در کنار هم بصلح و صفا زیست کنند .

و اینها در نتیجه فکر غلط و بی‌پایه مذکور و مخالف فطرت اولیه بشری طوری از خود بی‌خود شده‌اند که نه تنها وابستگی حیات و هستی و منافع خودشان را به یکدیگر از خاطر برده‌اند بلکه هر فرد و جمعی دیگران را سرخر و سزاحم خود فرض میکنند و در صدد دفع آنها میباشد .

این همه اختلافات و منازعات و زد و خورد های حاد و این همه جنگ ها و خون ریزیهای محلی و یا عمومی و این صف‌آرایی های خطرناک مردم کشورهای مختلف دنیا در برابر هم و این کوشش های مداوم که بمنظور تهیه سلاحهای نابود کننده از طرف دولت های بزرگ جهان انجام میشود همه نتیجه همین فکر شوم میباشد و طوری این فرضیه نا درست و بی‌اساس بر اثر تبلیغات طرفداران بدبختی و فلاك بشر در افکار مردم قدرت پیدا کرده است که همه آنرا یک واقعیت مسلم دانسته و تصوری کنند که انسانها مانند وحوش و درندگان بوده و مدام در صدد دریدن و نابود کردن همدیگرند و همیشه باید یکمده سلاح مانند کارکنان سیرک ها و رام کنندگان جانوران درنده اسلحه بدست مراقبت نمایند .

نکته دیگر

بنا بمراتب بالا معلوم میشود که مطلبی که بیان آنرا ما عهده گرفتیم خیلی هم ساده و آسان نبوده و بلکه تا حدی مهم و دقیق است لذا اجازه می‌خواهم که در حدود اختصار خارج شده و قدری بیشتر توضیح داده و نکته‌ای مهم و ارزنده دیگری را نیز تذکر دهم که تذکار آن بروشن شدن قضیه کمک بیشتری خواهد کرد و آن اینست که در دنیای انسانها منشأ همه عقاید و افکار خود آنها است .

و چون فکر و فرضیه تضاد منافع انسانها نیز مخلوق و مولود خود آنها است و منشأ و منبع این بیماری خطرناک هم در خود مردم است و همان غریزه مهم عشق و علاقه باحسان

و نیکی کردن در حق دیگران و بالاخره دوست داشتن دیگران که آفرینش در فطرت و طینت اولیه انسانها قرار داده و برای ادامه زندگی اجتماعی انسانها بی نهایت ضرورت را داشته است و اجتماع فعلی بشری که امروز وجود دارد نیز برهون همین غریزه سیبشاد بعضاً مورد سوء استفاده هم واقع شده و از همین غریزه افراد سریض و منحرف بر علیه خود انسانها استفاده نموده و بدین وسیله آنها را از هم جدا کرده و در برابر یکدیگر قرار داده و بدشمنی و خصومت واداشته اند.

سببی و فلسفه پیدایش اختلافات در میان انسانها و عوامل آن

افراد انسان از نوع موجودات زنده است که رنج و راحتی را احساس میکنند و از پیش آمدها و حوادث و عارضه های مناسب و ملائم با وجود خودش احساس راحتی و رضایت می کنند و طبعاً نسبت باین قبیل پیش آمدها و اشیاء نوعی علاقه و محبت پیدا می کند و بعکس از اشیاء و حوادث و پیش آمدهائی که باطبع و مزاجشان ملائمت ندارد و موجب اضرار و ناراحتی برایشان می گردد نفرت پیدا می کنند.

از این دو احساس متقابل یعنی علاقه باشیاء و حوادث و اوصاف نیک و تنفر از بدها و بدیها اگر حسن استفاده بشود و خوب و بد و زشت و زیبای واقعی بمردم معرفی بشود و آنها بخوبی این بدها و خوبها و بدیها و نیکیها را تشخیص دهند طبعاً دوستان واقعی و دشمنان حقیقی خودشان را خواهند شناخت و بدوستان که همان زیباییها است تمایل پیدا کرده و ازدشمنان که همان زشتیها هستند احتراز خواهند نمود و در این صورت دنیای انسانها بصورت بهشت موعود در خواهد آمد.

و بعکس چنانچه دو حس مذکور مورد سوء استفاده قرار گیرند وسیله برانگیختن کینه و دشمنی و باعث تفرقه خواهند شد بدین نحو که افراد بیمار و ماجراجوکار و صفات خوب و سفید را از نظر مردم بد جلوه می دهند و نفرت آنها را نسبت باین اعمال و اوصاف خوب تحریک می کنند و کارها و اخلاق بد و نیکو هیده را خوب و مستحسن و سفید جلوه داده و مردم را بآنها عادت میدهند و بدین وسیله باعث میشوند که نیکوئی و نیکوکاری بدی و بدکاری تلقی می گردد و بدی و تبه کاری خود احسان و خوبی تشخیص میشود و با این ترتیب اجتماع بشری بفساد کشیده میشود و فساد در آن ریشه میدواند.

و چون پیشوایان بشر اعم از مذهبی (۱) و یاسیاسی و غیره بمنظور پیشرفت مقاصد خود و جلب توجه مردم و جمع افراد بیشتری از آنها بدور خودشان احتیاجات جسمانی و غرایز طبیعی آنها را مورد توجه و حمله و تبلیغاتی خود قرار میدهند لذا از علاقه و عشق جبلی آنها بحالات و کارها و اشیاء و اخلاق نیک و از نفرتشان از اخلاق و رفتار و کارهای بد سوء استفاده کرده در تکدیب مذهب و یا روش سیاسی مخالف خودشان افراط و سریدان و اتباع خودشان را نسبت باهل مذهب مخالف و با پیروان سیاست مخالف بدبین و دشمن خونی

منظور نویسنده از پیشوایان مذهبی پیامبران عظام و اوصیاء آنها نیست بلکه منظور کسانی است که این سمت را بخودشان بسته اند و الا اساس همه مذاهب حقه بر فطرت و توحید است و هیچ پیامبری با پیامبر دیگر معارضه و مبارزه نداشته است نویسنده مقاله

نمودند و بدین وسیله مابین مردم تفرقه انداختند و دشمن همدیگر ساختند.

پیشوایان فوق‌الذکر و هم‌چنین عمال و ایادی و شاگردان آنها تا توانستند در معجزات و محسنات مقاصد خودشان و قداست و بزرگواری گذشتگان خودشان و انتقاد و عیب‌جوئی از مذاهب و مسالک دیگران و مخالفین تبلیغ نموده و در اتباع و معتقدین خودشان یکنوع علاقه و محبت کورکورانه نسبت به عقیده و روش سیاسی و یا اندیشه‌های مذهبی خودشان و نفرت شدید جاهلانه نسبت به پیروان و خود مذاهب و سیاست‌های مخالف ایجاد نمودند و این تبلیغات گمراه‌کننده‌طوری در اجتماعات بشری اثر نامطلوب و زیان‌آور بخشید که مردم بکلی وابستگی خودشانرا به یکدیگر فراموش کردند و در تحت عنوان دفاع از عقاید مخصوص مذهبی و سیاسی و غیره بنای دشمنی و جنگ و ستیز را با همدیگر گذاشتند و از این‌جا افسانه عجب و مخالف فطرت انسانی‌عرض اندام نمود چه وقتی چند تیرگی بمیان بیاید طبعاً تضاد متضاد هم پیدا میشود.

بر اثر تبلیغات و القانات مذکوره دو نفر انسان که هر دو از یک پدر و یک مادر متولد و در یک خانواده بزرگ شده‌اند نسبت به یکدیگر طوری دشمنی و خصومت پیدا می‌کند که بمقام کشتن همدیگر برمی‌آیند و ضمناً یک‌چنین جنایت فجیع و قساوت و وحشتناک را نه تنها زشت و گناه نمیدانند بلکه هر یک از آنها خود را مجاهد و نیکوکار و مستحق تشویق و تقدیر میدانند و اگر چنانچه اختلاف بر سر عقاید مذهبی باشد هر یک خود را در برابر عملی که انجام داده مستوجب روضه جنان و نوازش حوریان آن میدانند و این امید و انتظار برای آنها از تبلیغات پیشوایان مذاهب و سیاست‌های مخالف ایجاد گردیده است و استعداد را هم فطرتاً داشته‌اند.

و اعجوبه اینست که دو انسان فوق‌بی‌جهت و فقط بر اثر عقیده کورکورانه که از تبلیغات کذائی مذهبی و سیاسی پیدا کرده‌اند همدیگر را می‌کشند و هر دو نفر خود را ماثاب و مجاهد و نیکوکار میدانند یعنی هم آنکه کشته معتقد است که کار خوبی کرده و یک دشمن خدا و یا مخالف رژیم خاصی را کشته است و بدین وسیله بخدای خود و یا رژیم سیاسی مورد پسندش خدمت کرده است و هم آنکه مرده معتقد بوده که شهید خواهد بود و منطبق او هم مشابه منطبق اولی بوده است

و با این ترتیب اگر هر دو آنها و محرکین و سبب‌نیشان احمق و دیوانه نباشند حتماً یکی از آنها و حامیانش دیوانه هستند زیرا دین حق و مذهب درست یکی است و روش سیاسی خوب و مفید هم یکی است در این صورت دو نفر فوق‌الذکر هر دو نمی‌توانند نیکوکار باشند و مسلماً یکی و محتملاً هر دو راه خطا رفته‌اند.

بطوریکه ملاحظه شد در مورد تضاد دو نفر فوق‌الذکر از احساسات و غرایز خوب و مفید آنها سوءاستفاده شده است و بر اثر تبلیغات آنها را در تشخیص و نیک و بد باشباه انداخته‌اند و در نتیجه عمل زشت را بعنوان کار نیک مرتکب شده‌اند و جدان انسانی خودشانرا را اقناع کرده‌اند.

سوفیست عوامل ایجاد نفاق و اختلاف بین انسانها فقط از طریق ایجاد شبهه

مصداقی بوده

بطوریکه بیان شد انسانها فطرتاً اجتماعی و نوع دوست و خیرخواه هستند و برحسب طبیعت اولیه خود از بدیها و زشتکاریهای واقعی گریزان و متنفرند و هیچ فرد انسانی پیدا نمی‌شود که از کاربرد با اذعان باینکه واقعاً بد و زشت است لذت ببرد و نیز آنها برحسب اقتضای فطرت اولیه خود با فعال و اخلاق و اشیاء خوب و افکار و عقاید نیک علاقمندند و ما هیچ فردی را سراغ نداریم که بخوبی کار و خلق ویا عقیده و فکری ایمان داشته باشد و معهداً از آن بدش بیاید و بالاخره علاقه به نیکی و نیکوکاری و احتراز از بدی و بدکاری از فطریات انسانهای عادی و سالم است و آنها را باسانی از آن نمی‌شود منحرف نمود.

ولیکن عناصر بیچاره و افراد منحرف و ماجراجو با یک طراری خاصی انسانهای عادی را اغفال نموده و بجان یکدیگر انداختند.

افراد مذکور که نوعی بیماری صدر نشینی و فرمانروائی داشتند و می‌خواستند بمردم حکومت کنند بدو خودشانرا طبیب و ودل سوز بمردم قالب زدند و بلطایف الحیل اعتماد آنها را بخود جلب کردند و البته این جلب اعتمادهم بطور کلی از طریق عادی و فداکاری طبیعی نبوده و مخلوطی از اوهام و خرافات و تحمیق مردم هم داشته زیرا آنها در ضمن کارهای مخصوصیکه برای جلب اعتماد مردم انجام میدادند خودشانرا افرادی خارق العاده قالب میزدند و این افراد بیمار و بقول تاریخ نویسان فوق العاده برای تثبیت سوفیست و تحکیم سلطه خودشان از غرایز مفید انسانها سوء استفاده نمودند و چون میدانستند که انسانها فطرتاً عشق باحسان و نیکی کردن بدیگران دارند کاری کردند که ستیزه و دشمنی هم نوع از اعمال نیک قرار گرفت و مردم آنها بقصد نیکی و درک ثواب مرتکب شدند.

واقعاً اگر پیشوایان بشری حسن نیت و تشخیص خوب داشته و از غرایز فطری انسانها بسود آنها حس استفاده میکردند امروز دنیای ما بصورت همان بهشت سوعود درآمده بود چه بطوریکه شرح دادیم تمام انسانها فطرتاً از بدیها فراری میکنند و به نیکیها و احسان عشق می‌ورزند و در طبیعت آنها هیچ گونه احساسات بد خواهانه و خصومت آمیز وجود ندارد و احتیاجات حیاتی نیز آنها را به تعاون و کمک به یکدیگر هدایت می‌کند در این صورت اگر همین غرایز طبیعی تقویت میشد مسلماً دعوی تضاد امروز قابل قبول نبود پیشوایان بشری با سوء استفاده از غرایز پاک و احساسات حیات بخش فطری مردم و با خوب جلوه دادن بدیها و زیبا جلوه دادن زشتیها و بد معرفی نمودن نیکیها آنها را دشمن یکدیگر کردند و بجان هم انداختند و محیط زندگی انسانها را بهزاران مصائب و گرفتاری آلوده کردند و امروز نیز همین کار را ادامه میدهند و کارخانه تکفیر مشغول کار است

آزادی و حریت

بشر آزاد خلق شده و حق دارد با آزادی زندگی کند و این یک امر مسلم و غیر قابل

انکار است و انسانها فطرتاً آزادی را دوست دارند و بان عشق می‌ورزند و با هر فرد و یا جماعتی که مخالف آن باشند دشمنند.

و این غریزه بجای خود بسیار خوب و عالی است و همین غریزه است که انسانها را وادار به پیشرفت و استقلال طلبی می‌نماید ولی پیشوایان سیاسی اجتماعات بشری یعنی آن افرادی که به بیماری جاه‌طلبی مفرط گرفتارند و ماجراجویی به تمام احساساتشان غلبه کرده است از این حس آزادی‌خواهی انسانها بضرر آنها سوءاستفاده نموده و هر یک آزادی و حریت را مطابق میل و سلیقه خود تفسیر و تعریف کردند و بمردم عادی تحمیل نمودند و آنها را برای دفاع از آزادی و حریت بجان هم انداختند و جنگهای خانمان‌سوز عمومی را برپا ساختند و افراد عادی و ساده انسانها را بصورت لشکرهای مجهز «در سیدانهای جنگ در برابر هم قرار دادند و هر یک بزعم خود برای تأمین آزادی و دفاع از حریت به نابود کردن یکدیگر پرداختند و حال اینکه آزادی یک مفهوم دارد و ممکن نیست که مورد حمایت دو نیروی مخالف قرار گیرد.

مطالبی که ملاحظه می‌کنید احتیاج با قاضیه دلیل و برهان ندارد و کافی است که شما خواننده عزیز پیچ را دیو خودتان را به چرخانید بسرخنان مبلغین دنیای آزاد گوش کنید و به بینید که چگونه محیط خودشان را مهد آزادی و رفاه و سعادت معرفی می‌کنند و سپس قدری بان طرف به چرخانید و به بینید که گویندگان زبردست شرقی چگونه آزادی و سعادت و رفاه و شرف و انسانیت را در رژیم خودشان معرفی می‌کنند و رژیم‌های مخالف را رژیم‌بندگی و بردگی جلوه می‌دهند.

و حال اینکه مفهوم آزادی یکی است و ممکن است مقصود هیچ یک از طرفین طرفداری و حمایت از آن نباشد بلکه آزادی مورد پسند و مطابق رژیم و سلیقه سیاسی خودشان را تعریف می‌کنند نه آزادی واقعی را.

بنا بمراتب بالا افرادی که همدیگر را می‌کشند و خانه‌ها و مزارع یکدیگر را محو می‌نمایند بر اثر تبلیغات بد پیشوایان سیاسی خودشان در تشخیص معنی و مفهوم آزادی دچار اشتباه شده و جهاد واجب و آدم‌کشی جنایت را از همدیگر تشخیص نداده‌اند و بر اثر شبهه مصداقی که معلول تفسیرهای ناصواب زمامداران و پیشوایان مست‌باده غرور و خودخواهی و مبتلایان بعبون ماجراجویی میباشد که این همه جنایان فجیع را در تحت عنوان حمایت از خدایان و دین و یا دفاع از آزادی و حریت مرتکب میشوند.

بطوریکه از سطور بالا واضح شد اولاد آدم از حیث طبیعت و فطرت بشری خود دشمنی با یکدیگر نداشته و اختلاف و تضاد منافع هم ندارند و عموماً بهم‌دیگر وابسته بوده و منافعشان نیز مشترک است و همه مردم جهان در هر نقطه از نقاط کره زمین که باشند در سود و زیان یکدیگر شریک و سهیم می‌باشند و علت بروز اختلاف و تضاد آنها همانا بیماری افرادی است که خودشان را رهبران بشر معرفی کرده‌اند و با سوء استفاده از غرایز انسان دوستی و احسان خواهی و آزادی طلبی مردم آنها را در برابر همدیگر قرار داده‌اند.

عبارت دیگر

برای توضیح بیشتر مقصود و بمنظور اینکه، مطلب بدرستی درک بشود و به تعبیر دیگر هم آنرا شرح میدهم که انسان‌ها عموماً در جستجوی زندگی بهتر و زیبا و آرام‌تر میباشند و غایت مطلوب و بقول جدیدی‌ها خواسته ایده آلی هرکس یک زندگی سرفه و شرافتمندانه و آرام و بدون دغدغه و اضطراب است و همه اولاد آدم بلااستثناء در جستجوی زندگی توصیف شده فوق میباشند که دستگاه آفرینش بطور فطری نیروی نیل به چنین آرزوی طلائی را بانسانها داده و آنها را اجتماعی آفریده و غرایز نوع دوستی و علاقه به احسان در باره دیگران و جلب حمایت آنها را در نهادشان قرار داده است که غرایز مذکوره انسانها را بزندگی مطلوب خودشان هدایت می‌کند.

ولیکن همان بیماران و افراد غیر عادی از عشق مردم بزندگی بهتر نیز سوء استفاده کرده و هر یک آنرا در مذهب مورد اختیار و یا در رژیم سیاسی مورد پستند خود معرفی کرده و مخالفین را مانع نیل بزندگی بهتر جلوه داده و بدین وسیله بشریت را به نفاق و اختلاف کشیدند. و مردم را بسوی آن دعوت کردند و مخالفین را سد راه وصول بان معرفی کردند و بدین وسیله مردم را به مخالفت و معاشرت یکدیگر و داشتن و بجدال و ستیز کشیدند.

از مباحث گذشته این مطلب بطور وضوح معلوم شد که وجود غریزه خیرخواهی و علاقه با احسان و نیکی در باره دیگران و جلب رضایت خاطر آنان در انسانها و بلکه کمابیش در همه موجودات زنده و متحرک غیر قابل انکار است و حتی حیوانات و وحوش از این احساس شریف بی بهره نیستند و آنها نیز بر طبق اقتضای فطرت خودشان دارای غریزه نوع دوستی میباشند و همین غریزه است که آنها را وادار به نگهداری و حفظ نتاج و تولید خودشان می‌کند و با اولاد خود عشق می‌ورزند و در نگهداری آنها می‌کوشند و متحمل زحمت میشوند.

و در پرندگان و حتی حشرات نیز احساسات و غرایز فوق الذکر وجود دارد و اینها نیز در تحت راهنمایی همین غرایز طبیعی بحیات نوعی خودشان ادامه میدهند.

بنابراین هرگاه انسانها از فطرت اولیه خودشان منحرف نمی‌شدند و بر اثر مداخلات و تبلیغات پیشوایان خودشان در تشخیص نیکی‌ها و بدیها دچار اشتباه نمی‌شدند حالا روزگارشان خیلی بهتر از این بود که دارند و قدر مسلم اینست که با همدیگر دشمنی و خصومت نداشتند و بسائقه غرایز فطری فوق الذکر بهمدیگر دوستی و محبت ابرازی داشته و کمک و معاونت نشان میدادند و در نتیجه محیط زندگیشان از کینه‌ها و دشمنی‌های بود که این خود نعمت بزرگی است.

و شاید هم اگر چنانچه انسانها بر اثر تربیت‌های ناصحیح و گمراه کننده پیشوایان بیمار در تشخیص بدی و احسان دچار اشتباه نمی‌شدند و راه زندگی را بر حسب هدایت و راهنمایی همان غرایز فطری دنبال میکردند امروز محیط زندگی آنها همان بهشت جاودان و محیط امن و آسان و بدون آزار شده بود.

پیمبر عالیقدر اسلام نیز چنین فرموده است

با این ترتیب واضح است که اگر مد اخلاق پیشوایان و راهنمایان فوق الاشعار نبود وضع زندگی مردم بهتر از این بود که هست علیهذا صحیح است که گفته بشود راهنمایان سرقوم در حقیقت گمراه کنندگانی بوده‌اند.

اینکه راهنمایان نیز در حقیقت گمراه کنندگانی هستند تنها استنباط و عقیده من نیست بلکه پیامبر عالیقدر اسلام نیز آنرا طبق حدیث زیر که فیما بین تمام فرق اسلام اعم از سنی و شیعه مشهور و معروف است بیان و تأیید نموده و فرموده است که (کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه).

یعنی همه موالید بر فطرت اسلام که همانا دین سلم و آئین فطرت و سلامتی است و اساس آن بر توحید و محبت و مساوات است متولد میشوند این پدران مادران و مربیان آنها است که فیما بینشان اختلاف سیاندازند و آنها را به تهود و تنصر و تمجس و صدها عناوین دیگر معتقد می‌سازند و بدشمنی یکدیگر و ادا می‌کنند.

البته باید باین نکته نیز توجه داشت که منظور پیامبر اسلام (ص) از کلمه (ابواه) یعنی پدر و مادر او فقط پدر و مادر حقیقی نیست بلکه مقصود از آن یک معنی و مفهوم وسیعی است که به پدر و مادر و نیز همه مربیان و راهنمایان بشری شامل است با این ترتیب از نظر کیمیا اثر پیامبر اسلام (ص) عوامل و عناصر زیر پدران و مادران ۲ - مربیان و متصدیان تعلیم و تربیت بمعنی اعم که شامل نویسندگان و علماء و تاریخ نویسان نیز می‌گردد زیرا همه آنها مربی مردم هستند یا پیشوایان اعم از مذهبی و سیاسی و هم چنین محیط آلوده زندگی که از آن بزمان هم تعبیر میشود (چه خود زمان در موجودات اثر تربیتی ندارد) باعث انحراف انسانها است

حقیقت غیر قابل انکار

بی مناسبت نیست که این نکته را نیز تذکر دهیم که دین اسلام یک آئین سلم و صلح و صفا و فطری انسانی است که غرایز فطری و طبیعی انسانی را در پیروان و عقیده‌سندان خودش تقویت می‌کند و تنها شریعت و آئین است که برای همه افراد انسانها بوده و دستورات اولیه آن مطابق فطرت انسانی است که همه بشریت را به تعاون و نیکوکاری و محبت به یکدیگر و زندگی در صلح و صفا و دور از کینه و خصومت دعوت می‌کند.

پیشوا و ارائه دهنده آئین فوق از غرایز فطری انسانی و استعدادات طبیعی مردم بمنظور راهنمایی آنها بسوی کمال و زندگی انسانی و مصفا استفاده می‌نماید و همه احکام و دستورات اصلی و اساسی اولیه آن مطابق فطرت و طبیعت اولیه انسانی است و اگر این تعالیم عالی‌مورد و دست‌برد و یاسوه تعبیر افراد مغرض و نادان قرار نگرفته بود برای حسن اداره دنیای بشریت و از میان بردن همه گونه بدیها کاملاً کافی بوده و می‌توانست عائله بشری را بسوی سلم و صفا و رستگاری و دنیای بهشت‌آسا و عاری از هر گونه دشمنی و خصومت و تبعیض و بی‌عدالتی راهنمایی نموده و از بروز اختلافات احمقانه جلوگیری نماید.

ولی با کمال تأسف باید بگویم این آئین شریف نیز از دستبرد بیماران اجتماع

مصون نمانده بقدری پیرایه نادرست بآن اضافه کرده اند که این افتاب سعادت بشریت را در زیر ابرهای سیاه اوهام و خرافات و هزارها پیرایه بی معنی و غیر معقول و جاهلانه پنهان ساخته اند.

و مداخله گران در تعلیم عالیه اسلام پیش از همه پیشوایان ادیان دیگر از غرایز خوب فطری و احساسات بشردوستانه و نوع پرستانه مردم بضرر خود آنها سوء استفاده نموده اند.

و اینها غرایز تشنه باحسان و نیکوکاری و جلب رضایت دیگران را که همه مردم دارند و باکارها و اعمال بی فایده و بلکه مضر سیراب نمودند.

بعقیده من اگر این مداخلات و دستبردهای ناروان بود تنها مفهوم شهادت بوحدانیت و یگانگی خداوند و معنی آفریدگار و خالق همه دنیاها (لااله الاالله) برای تأمین سعادت بشریت و ازین رفتن هر گونه بدی و دشمنی و خصومت کافی بود زیرا اگر مردم به مفهوم کلمات مذکور واقعا ایمان داشتند آزادی و مساوات و برابری و برادری و سلم و صفا و صلح و مسالمت و عدالت و انصاف در میان آنها برقرار میگرددید چه معنی کلمات مذکوره اینست که در عالم هستی اعم دنیای ستارگان و منظومه های شمسی و کهکشانها و اعم نبات و جماد و حیوان و انسان جز خدای بزرگ هیچ قابل ستایش و پرستش و نیروی خارق العاده ای وجود ندارد و تمام هستی و همه کائنات مخلوق او هستند و او نسبت به همه موجودات یکتو نظر و توجه دارد. در محیطی که یک چنین ایمانی حکومت کند دیگر در آن بنده و برده و آقا و نوکر و ارباب و رعیت و مقرب و بعید و سیاه و سفید وجود نخواهد داشت و تمام انسانها در حکم و بلکه حقیقهٔ یک خانواده و بقول سعدی ادیب حکیم یک پیکر خواهد بود خدای واحد و نا مرئی همه آنها را آفریده و هیچ یک برای دیگری نیست بلکه عموماً انسان آزاد و اجتماعی و نیکوکار آفریده شده اند.

از اینجا است پیامبر عالیقدر اسلام خود نیز فرمود همه تعلیم اسلام در چهار کلمه فوق الذکر خلاصه شد؛ است چه او فرموده (قولوا لااله الاالله تفلحو) یعنی با بصیرت و فهم درست بوحدانیت و یگانگی خالق همه کائنات و عدم تأثیر موجودات دیگر در آفرینش و سعادت مردم ایمان بیاورید تا رستگار و سعادت مند گردید.

من در حیرتم با اینکه پیامبر عالیقدر اسلام بموجب کلمات فوق الذکر شخص خودش را هم در گردش چرخ دنیای آفرینش بی دخل معرفی نموده و در عرض سایر مردم و بلکه موجودات آفریده شده قرار داده است چگونه افرادی پیدا شدند کسان و نزدیکان ایشانرا حتی بمرتبہ خداوندی ترقی دادند و آنها را حاکم و مؤثر در خلقت و آفرینش معرفی نمودند؟

این بود چگونگی و عوامل و علل پیدایش افسانه اینکه منافع انسانها تضاد دارد که آنرا عناصر و افراد بیمار و مستسقیمان جاه و مقام و دیوانگانه فرمانروائی و ماجراجویان بهانه و جهت توجیه و مشروع ساختن اعمال خلاف انسانی خودشان قرار داده و بر مسند حکومت های شوم خود تکیه زده و روزگار افراد عادی را سیاه سی کنند.

وگر نه انسانهای عادی و سالم و شریف ابداً با هم اختلاف منافع ندارند و باین اقدامات حاد و تبلیغات شدیدیکه از طرف ایادی و عوامل افراد بیمار فوق الذکر بعمل میآید در حال حاضر هم مردم عادی احساس تضاد منافع نمیکنند و چنین تضادی هم ندارند و بلکه تضاد در میان خود همین پیشوایان و فرمانروایان است که بر سر حکومت و ادفاع شهوت ساجراجوئی خود با یکدیگر مبارزه می کنند و مردم را اجباراً بماجراهای خطرناک می کشند.

چطور میشود که افراد عادی بکارهای زشت کشیده میشوند؟

در خاتمه رساله این نکته را هم باید متذکر بود که از افراد عادی انسانها عده‌ای نسبتاً زیاد به اعمال و افعال بد و زیان آور کشیده شده‌اند و اینها اسباب ناراحتی مردم را فراهم نموده‌اند و اگر میل به نیکی و احسان از غرایز فطری انسانها است چگونه این افراد از فطرت خودشان منحرف گشته و عشق و علاقه فطری به نیکی و احسان را فراموش کرده و بکارهای زشت و زیان آور مرتکب میشوند و بجای نیکی و احسان بهم نوع خود با ضرار و خیانت بآنها دست میزنند؟

من تصور می‌کنم که اهلیت جواب دادن بسؤال فوق را دارم زیرا متأسفانه و برخلاف ذوق و میل خودم سالیانی متصدی امر قضا در امور جزائی بوده‌ام در مراحل مختلفه و با افراد زیادی از مجرمین عادی مواجه شده و افکار و روحیات و هم‌چنین گرفتاریهای آنها را مورد مطالعه قرار داده و علل انحراف آنها را از فطرت اولیه مورد دقت قرار داده‌ام.

این مجرمین یعنی مجرمین عادی که جزء طبقه حاکمه نیستند بدو دسته تقسیم میشوند آنها یکی اصولاً اعمال ارتكابی خودشانرا اساساً اعمال بد نمی‌دانند آنها را بعنوان اعمال خوب انجام میدهند و گرفتار شبهه مصداقی شده و وجدان خودشانرا قانع می‌کنند و تصور می‌کنند که از فطرت خود منحرف نشده‌اند (۲) عده دیگر در ارتكاب اعمال مذکور اختیار ندارند و باینکه واقعاً در ارتكاب آن معذورند که در اثر اضطرار و بقول معروف در حال ضرورت و مخمضه خوردن میته را بلاشکال میدانند و هر دو دسته را محیطها و وضع اجتماعی و اوضاع اقتصادی و غیره آلوده و بیمار کرده است و آلودگی محیطها هم معلول مداخلات پیشوایان و بزرگان اقوام است.

بنا بر مراتب همه بدکاران و مجرمین بیمارانی هستند و علیی آنها را وادار بارتكاب اعمال بد می‌کند نه تضاد و اختلاف منافع و شبهه‌ای نیست که قوانین فعلی جنبه معالجه ندارند و بلکه بعقیده من بیماری آنها را تشدید می‌کند چه اجرای این قوانین فقیر و محتاج را محتاجتر و ناراضی و عصبانی را ناراضیتر می‌سازد و علل موجبات ابتلا را زیادتر می‌نماید. و یکنفر که با اتهام ارتكاب جرمی مورد تعقیب قرار میگیرد و زندانی میگردد عائله و بستگان نزدیکش بدیگران بدگمان شده و درخودشان نوعی مطرودیت و دوری و بیگانگی از مردم و جامعه احساس می‌کنند و ناراضی و عاصی میشوند.

و اغلب در نتیجه از دست دادن سوقت و یادائم سرپرست خودشان دچار وضع اقتصادی بد و فشار غیر قابل تحمل زندگی میشوند و اضطراراً بکارهای ناصواب دست میزنند

آنها نیز بسرنوشت خودشان گرفتار میشوند اینست که اجرای قوانین فعلی و تعقیب کذائی متهمین تأثیر معکوس بخشیده و بر تعداد مجرمین میافزاید.

از اینجا است که سن عقیده دارم باینکه عصر و روزگار قوانین جزائی فعلی و تعیین مجازاتهای ترهیبی و تزویلی سپری شده است و مجرمین را دیگر نباید بعنوان موجودات شرور و عناصر فاسد و علفهای هرزه تلقی کرد و با تشدید و تضییق و تحقیر با آنها روبرو شد و احساسات خصمانه و انتقام جویانه بآنها ابراز داشت چه آنها بادیگران فرقی ندارند و آنها هم انسانند و همه آنها عواطف و احساساتی را که سایرین دارند دارا میباشند و مایلند کسبه افرادی مفید بوده و بمردم و جامعه سودمند باشند و بدین وسیله مورد محبت و تحسین آنها قرار گیرند و انحرافشان علل و موجباتی دارد که باید این علل و موجبات را از بین برد تا ریشه فسادکننده بشود.

قوانین جزائی باید علل و موجبات جرایم را از بین ببرند

قوانین جزائی باید توجه بموجبات و علل اصلی مفاسد و جرایم تنظیم گردند تا در اثر اجرای آنها اجتماع اصلاح گردد و مفاسد ریشه کن بشوند متصدیان مشاغل و مقامات جزائی اعم از ضابطین و رؤسای محاکم باید با متهمین در قیافه یکدوست و همدرد و خیرخواه روبرو بشوند و اطمینان و اعتماد آنها را بخود جلب نمایند و وضع زندگی و محیط خانوادگی و تربیتی و وضع اقتصادی آنها را مورد توجه قرار داده و در پرونده اسر منعکس نموده و با ملاحظه همه جوانب کار در باره متهم تعیین تکلیف نمایند.

اغلب متهمین در نتیجه تربیت غلط عمل ارتكابی خودشانرا جرم و گناه نمی دانند و وجداناً خودشان را مقصر تصور نمی کنند مانند اکثر مجرمین در امور قاچاق و گران فروشی که تصور میکنند از حیث شرع و از جهت مذهبی گناهی نکرده اند و یا افرادی که بقصد زیارت وبدون اجازه از حدود کشور میگذرند و یا وارد آن میشوند اینها افرادی هستند که دچار شبهه مصداقی شده و اعمال ارتكابی خودشانرا واقعاً بدندانسته اند و باید آنها را از اشتباه بیرون آورد.

بعضی دیگر در تحت فشار زندگی و اضطراب و اجباراً مرتکب میشوند محاکم باید اوضاع زندگی آنها را در نظر گرفته در صورتیکه عمل واقعاً در اثر اضطراب و اجباراً ارتكاب شده با ملاحظه این نکته در باره او تعیین تکلیف نمایند.

و آن عده که از جهت سوء تربیت و یا بدی محیط زندگی و یا حالات و کیفیات نادرست روانی که بر اثر پیش آمدهای زندگی در آنها ایجاد گردیده مرتکب جرم میشوند باید تحت درمان قرار گیرند و این نکات هم در حکم مجازات آنها رعایت گردد.

و بالجمله مجرمین را باید بیماران و مبتلایانی قابل ترحم تلقی کرد و با آنها مانند بیماران با سهربانی و عاطفه انسان دوستی رفتار نمود و قوانین جزائی و اصول محاکمات کیفری نیز باید با رعایت نکات مذکوره و تنظیم گردند تا اجتماع به محیط زندگی انسانها تبدیل گردد و فساد بکلی از بین برود